

جزر و مد سیاست و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۱۶-

دلائل بسیاری داریم که دولت صفوی از پشتیبانی بی دریغ و خالصانه مردم برخوردار نبوده است و شهرهای شرقی ایران که سنگرمدا فمه می‌بایست باشند، وظیفه خود را به خوبی انجام نداده‌اند.

سنگر شرق
خالی است

خشوتی که سالها پیش نسبت به زرتشتیان کرمان و یزد شده بود این روزها متأسفانه عکس‌العمل خود را نشان داد زیرا زرتشتیان با محهود همراهی کردند و نصرالله سلطان گور ۱ (گبر) با محمود همراهی کرد، چنانکه این نصرالله سلطان به مقابله کسانی که از همدان و لرستان برای کمک شاه می‌آمدند تاخت و آنها را تار و مار کرد ۲ و در فتح شیراز محمود فوجی از افغان و فوجی از گبرهای کرمان را به سرداری نصرالله خان گبر کرمانی ۳ و امارت زبردست خان قندهاری به تسخیر فارس و شیراز فرستاد، نصرالله خان در حمله به شیراز زخم برداشت و مرد ولی شیراز تسخیر شده ۴

رفقار مسلمانان تنها نسبت به زرتشتیان چنین نبود بلکه در این اواخر نسبت به مسیحیان نیز سخت‌گیری بیش از حد داشتند که نمونه‌هایی از آنرا باز گفته‌ایم.

رفقار قشریون نسبت به اقلیت‌ها که هیچ، بل نسبت به خود مسلمانان هم بسیار بد بود، هر کس اظهار حیاتی میکرد و یا عقیده‌ای بیان می‌داشت به اتهام‌های ناروا نابود میشد و یا جزء گروه ناراضی‌ها می‌رفت. ازین طبقه باید دانست، صوفیه را که با اینکه صوفیه خود اصلاً صوفی بودند و نان تصوف را می‌خوردند، درین اواخر چنان مغلوب قشریون و متمصبیان شدند که نسبت به صوفیه هم ابقا نکردند، چنانکه درین روزگار، روحانیان، «ارباب ریاضت را خشک مغز خواندند و حکماء را مبتدع نام

۱- در کتاب سقوط اصفهان «گور سلطان» نوشته شده است. ۲- سقوط اصفهان ص ۵۳
۳- و شاید هم این کلمه نصرالله نام دوم این مرد بوده که شاید در ایام تعصب و تسلط مسلمانان بر زرتشتیان از ترس بر خود نهاده بوده است!

۴- فارسانامه ناصری ذیل ۱۱۳۵ و تاریخ کرمان تصحیح نگارنده ص ۲۹۹، در منتظم ناصری آمده است که اصل نصرالله خان از طایفه کعب هندوستان بود و در میان عجم بزرگ شده به دلاوری و بهادری شهرت یافته او را ایلدرم خان می‌گفتند در حمله به شیراز گلوله تفنگ به او رسیده هلاک گردید (ج ۲ ص ۲۶۵) در سایر تواریخ او را زردشتی و گبر (گور) خوانده‌اند، اگر تردیدی در زرتشتی بودن او داشته باشیم، باید احتمال دهیم که همان گور بود و گور خوانده شده و بعداً گبر و زردشتی گفته‌اند بهر حال ادوارد برون نیز نوشته است که «نصرالله گبر از پسیندگان آتش بود، زیرا او نفره‌یر بد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعله مقدس را افروخته دارند». (تاریخ ادبیات ایران ص ۱۰۲ به نقل از هانوی).

کردند و عرفاء را مخترع لقب نهادند و اهل فکر را از ذکر منع کردند»^۱

به عنوان نمونه از شیخ بهاء الدین استیری می‌توان نام برد که بعد از ۱۱۲۹ دچار نکال شد. شیخ بهاء الدین پیری از سلسله علماء و مشایخ خراسان بود، که برای توجه مقامات دولتی «به اصفهان رفته شکایت‌تظلم بسیار پیش امراء نموده بود و از نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان‌آور و واعظ پیشه بود، بعضی از سخنان وحشت‌انگیز عبرت‌افزا به پادشاه و امراء و جمیع شیعیان بر زبان آورده بود... که پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت‌دین است، و پادشاه و امراء همه درین زمان به سبب تن‌پروری و راحت‌طلبی دست از فضیلت این امر برداشته‌اند، و همیشه مشغول به فسق و فجور و شنایع و قبایح‌اند، و بی‌خبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده‌اند. علماء نیز مهربسکوت بر لب گذاشته، مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند ...

ازین سخنان حق، اکثری از علماء مکدر شده، آن عزیز را متهم به تصوف و الحاد نموده حکم به اخراج او کردند چنانکه او را از اصفهان به اهانت تمام بیرون کردند^۲... این مرد پس از آنکه به خراسان رفت شروع به تبلیغات شدید علیه روحانیون نمود و اصفهان را به فسق و فجور نسبت داد و چنان سروصدائی راه انداخت که شاه ناچار شد یکی از سرداران خود را به دفع او بفرستد. این سردار صفی‌قلی‌خان نام داشت که به صفی‌قلی‌خان دیوانه^۳ معروف بود. صفی‌قلی‌خان به اصفهان رفت و این پیرمرد روحانی را دستگیر کرد و بدون اینکه او را محاکمه کند یا سؤال و جوابی بنماید «آن سفاک بی‌باک، از فرط طیش و غضب به محض دیدن، حکم به فرایشان نمود که او را گرفته انداختند و به ضرب میخ کوب، سر آن عزیز را خرد نمودند»^۴.

باز نمونه دیگر ازین قربانیان فضولی کردن زمان شاه سلطان حسین است، مولانا محمد صادق اردستانی که به میرابوالقاسم فندرسکی خلوصی داشت و مردی حکیم و مجرد بود، در عین سرمای زمستان با عیال از اصفهان بی‌جرمی اخراج بلد کردند و اطفال او از سردی هوا و فقدان لباس و غذا در صحرا بمردند.^۵

ومن در تاریخ ایران چند نمونه ازین در افتادگی با درد کشان و ورافتادگی در افتادگان را پیدا کرده‌ام که داستان بهاء الدین ولد و سلطان محمد خوارزمشاه قبل از حمله مغول و تبعید شیخ محمد کرمانی و سلجوقیان کرمان قبل از حمله غز و قتل مشتاق علی شاه توسط شیخ عبدالله کرمانی متعصب چند صباح قبل از حمله آقا محمد خان ازین نمونه است و آنها را مجموعاً

- ۱- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۹۳ - ۲- مجمع التواریخ مرعشی ص ۲۶ - ۳- او مردی سفاک بود و بهمین سبب ظاهراً این لقب را یافته است. لقب دیگر او «ترکستان اوغلی» بود، برای اینکه یک نمونه از کارهای جنون‌آمیز او را ببینید، گویند در یک جنگه از بکان دستور داد «مجموع اسیران را گردن زده و سرهای آنها را با مقتولان دیگر کله منار ساخت و سرداران را که زنده گرفته بودند بر بالای منار زنده به گچ گرفت. (مجمع التواریخ ص ۲۴).
- ۴- مجمع التواریخ ص ۲۶ و جالب آنکه در جنگه افغانه نیز این صفی‌قلی با پسرش شرکت داشت و پس از جنگه «چون دید که فوج شکست خورده و پسر کشته شده، از کمال طیش خود را بر عراده باروط انداخته، آتش زد و در آتش باروط سوخته گردید. (مجمع التواریخ ص ۲۸).
- ۵- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۹۳.

طی مقاله‌ای تحت عنوان «با درد کشان هر که در افتاد و رافتاد، به چاپ رسانده ام ۱. درینجا باید بگویم، البته لازم نیست که سقف دهان صوفیه سیاه باشد و نفرین کنند و بساط حکومتی را واژگون سازند، بلکه مسأله اینست که يك اقلیت قابل توجهی ناراضی میشود، و این ناراضی‌ها البته در دوره آرامش اهمیتی ندارند، ولی وقتی که ورق برمیگردد و اوضاع واژگون می‌شود، آنوقت است که هر کدام به اندازه يك سیاه برای دشمن مفید خواهند بود. نباید فراموش کرد که به قول مرعشی «بعضی از امراء و سرداران شاه نیز با محمود در جزو راه سازش و پیغام داشتند و بعد از اندک زد و خوردی قزلباشیه مغلوب گشتند»^۲ و بدین طریق پای خیانت هم به میان آمده است.

کیفیت روی کار آمدن سلسله‌های بزرگ تاریخ ایران را میتوان به **از کوه تا باتلاق** جریان رودخانه‌های بزرگ تشبیه کرد، دوران پایه گذاری سر-سلسله‌ها که با خشونت و بی‌امانی توأم است، دوران سیلابی است: رود گران می‌خروشد و از کوهستان سرازیر می‌شود و ابقاء به هیچ چیز نمی‌کند، سنگ و خاك و خاشاك و حتی درختهای تنومند، همه شسته می‌شوند و می‌شکنند و نابود می‌شوند و راه را برای عبور سیل آماده می‌کنند، اردشیر بابکان‌ها و شاه اسماعیل‌ها و نادر شاه‌ها و آقا محمد خان‌ها این سیلابهای تند خیز و بی‌امان خونین رنگ بوده‌اند.

این سیلاب تند و وظیفه‌ای هم دارد، تپه‌ها و دامنه‌ها بی‌راکه بلندی یافته و شکم پر کرده‌اند می‌شوید و می‌شوراند و لاغر میکند و خاك آن‌ها را در دشتها و نقاط کم قوه و ضعیف ته‌نشین می‌کند این حاك باعث قوت و حاصلخیزی آن دشت ناتوان و مفلوك می‌شود. گوئی وظیفه این سیلاب يك رفورم است که ثروت و قدرت را از گروهی که بالاتر و برتر هستند بی‌امان بگیرد و به گروهی که سالها زیر دست و ناتوان بوده‌اند بپردازد.

زمانی میرسد که آب وارد دشت می‌شود. گل ولای فرو می‌نشیند، آب صاف و گوارا با ملایمت در دشت‌ها می‌چرخد و می‌گردد، کشتزارها را سیراب میکند، خاك تیره را بارور می‌سازد، چمن و باغ و دشت می‌خندد، و از هر تخم هفتاد تخم حاصل برمیخیزد، و ادای‌ها پر آب میشود و نهرها ریشه‌های درخت را در دل خودجان میدهد. این دوران باروری و شکفتگی اقتصادی دولت‌هاست. داریوش‌ها و انوشیروان‌ها و ملکشاه‌ها و شاه عباس‌ها، این شاخه‌های پر برکت آن رود خروشان بوده‌اند.

پس از آنکه دشتهای حاصلخیز سیراب شد، بقایای آن رود خروشان، در ریگزارها وارد می‌شود، درحالی که آلوده و شور و بد بو و سنگین و تیره و بی‌حرکت است، نه دشت آن سرازیری و حاصلخیزی را دارد که بتواند آن آب بهره برد، و نه آب را آن صفا و پاکي و نیرو و توان است که بردشت سوار شود و آن را سیراب سازد، زمین شوره می‌زند، باتلاق پدید می‌آید، آب در گاو خونی و زره و موریان فرو میرود بدون آنکه دانه‌ای گیاه در حول و حوش آن سبز شود یا رهگذری بتواند لپی از آن تر کند یا از آن حدود بگذرد، زمین باتلاق و شور و زار و آب بد بو و گندو کثیف، هیچ راهی برای رفع این تباهی و پلیدی نیست. دوران داریوش سوم‌ها و یزدگرد سوم‌ها و محمد خوارزمشاه‌ها و شاه سلطان حسین‌ها نمونه این تطور و استحاله آن سرچشمه‌های

۱- رجوع شود به مجلهٔ ینما سال هفدهم (صفحه ۴۹۸-۳۶۴) و آسیای ۷ سنگ ص ۲۱۳

۲- مجمع التواریخ مرعشی ص ۵۶

زاینده و آن رودهای خروشان است، دورانی که هر کسی در باتلاق فساد و بخل و تمیش و دزدی و رشوه خواری و آسایش طلبی و دروغ و نابکاری فرو رفته است.

در افسانه‌های محلی ما، مثلی هست که گویند «درخت چنار که عمرش به هزار سال رسید، خود بخود از داخل آتش میگیرد». در تاریخ هم دوران

حکومت‌ها به مرحله خاصی که رسید عوارض و عوامل سقوط و انحطاطش فراهم می‌رسد. از زمان شاه صفی بیعد، وقت آن رسیده بود که کم‌کم چنار عظیم تنومند صفوی از داخل خود آتش بگیرد. از همان صدر تاریخ، سر بازانی که دیوکس باخون دل گرد آورد تا همدان را حفظ کنند

و روزی هم زیر پرچم هوشتر دیوارهای نینوا را با خاک یکسان کردند، آری همین سر بازان تبدیل به افرادی شدند که در نشان شلوارهای قلاب دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند و حتی زین و برگ اسبان را نیز با طلا زینت می‌دادند. قوم ساده‌ای که پیش از آن به چوپانی زندگی میکردند و از سوار شدن بر ارابه‌های خشنی - که چرخ‌هاشان جز گرده‌های ناهموار بریده شده از تنه درختان نبود - لذت می‌بردند، اکنون کارشان آن بود که بر ارابه‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگری رفتند! ۱

«در بار زمان ماد در زمان ازیدهاک دارای قصور عالیه، باغها و شکارگاههای عریض و طویل که مخصوصاً برای شکارمها شده بود ۲ هزاران درباری، پیشخدمت و خادم با لباسهای فاخر سرخ و ارغوانی

شلوار گلدوزی

طوق‌ها و یاره‌های زرین و نیز انواع بازیها، تفریحات، همه‌قسم اسباب عیش و عشرت و لهو و لوب فراهم بود. ۳»

این مردم در سال ۵۵۰ قبل از میلاد حدود (۲۵۰۰ سال پیش) در برابر سر بازان کوروش کبیر قرار گرفتند، سر بازانی که وقتی بعدها به جنگ کرزوس پادشاه لیدی می‌رفتند، مشاور لیدی درباره آنان گفته بود: «تو با مردمی ستیز می‌کنی که لباسشان از پوست حیوانات و غذایشان از چیزهایی است که زمین‌های کم حاصل به آنها می‌دهد، و هیچگاه به قدری که خواهند نخوردند، این مردم در عمرشان هرگز مشروبی جز آب نیاشامیده‌اند و انجیر و سایر ماکولات شیرین را ندانند چیست؟» ۴ و بالاخره هم ثابت شد: قومی که افراد آن شلوارهای

۱ - تمدن و بل دورانت ج ۱ ترجمه احمد آرام ص ۵۱۷ - ۲ - پارادائیز، همان کلمه‌ای

که بعداً تبدیل به فردوس و پارادیس شد :

اگر فردوس بر روی زمین است

همین است و همین است و همین است

۳ - ایران باستان پیرنیا ص ۲۰۵ - ۴ - ایران باستان ص ۲۷۲، ضمناً بد نیست بدانید که این سر بازان به جنگ کشور لیدی می‌رفتند که در آنجا ثروت، منتهای فساد خود را ظاهر می‌ساخت تا آنکه قبرآلیات پدر پادشاه لیدی را «پیشه و روان و فواحش لیدیه ساخته بودند، روی مقبره پنج ستون بود، هر ستون کتیبه‌ای داشت که همین میکرد چقدر از مخارج را کدام صنف داده، و از حساب معلوم میشد که صنف فواحش بیش از همه داده است! کلیه فحشا در لیدیه خیلی متداول بود. دختران لیدی عموماً به فحشامی پرداختند، و... پدران لیدی با تن دختران خود تجارت می‌کردند.» (ایران باستان ص ۲۸۴) - ظاهراً از همین پولها بود که کرزوس توانسته بود يك شير را از طلا به وزن ده تالان (۹۰ من) بسازد و به معبد دلف هدیه دهد. (ایران باستان ص ۲۷۴). البته پایان کار لیدی را در تواریخ خوانده‌ایم.

گلدوزی ظریف در برکنند ، در میدان جنگ قادر به دفاع از افتخارات خود نخواهند بود ، ۱

البته با پایه‌ای که سپاهیان کوروش ریختند ، داریوش اول توانست برای مدتی زره جنگ را از تن بیرون کرده و شال تجارت را به دوش افکند و به سازمان دادن کشور بپردازد ، اما بازم بر اثر فتوحات بسیار وغنائمی بیشمار که بدست آمد ، همان مردم اوایل دوران هخامنشی ، تبدیل به کسانی شدند که به‌دزیبائی ظاهر خود پرداختند و جهت آراستن سورت، غازه و روغن بکار می‌بردند و برای آنکه درشتی چشم و درخشندگی آنرا نشان دهند سرمه‌های گوناگون استعمال میکردند باین ترتیب در میان آنان طبقه خاصی بنام آرایشگران پیداشد (کوسمیت یونانی) که کارشناس هنر آرایش بودند . کارشان تزیین ثروتمندان بود . در ساختن مواد معطر مهارت داشتند و شاه همیشه باجبهه‌ای از مواد معطر به‌جنگ میرفت و پس از کارزار با روغنهای خوشبو خود را معطر می‌ساخت . ۲

این تفنن‌ها در نتیجه ثروت عظیمی بود که بدست آمده بود ، زیرا هندوستان ۴۶۸۰ تالان و آشور و بابل ۱۰۰۰ تالان و مصر ۷۰۰ تالان و سایر ولایات به تناسب خود مالیاتهای میفرستادند که از آنجمله مصر گندم غذای ۱۲۰ هزار نفر را تأمین میکرد و اهالی ماد دویست هزار گوسفند می‌فرستادند و ارمنیان سی هزار کره اسب تقدیم میکردند و بابلیان پانصد غلام اخته کرده پیش کش می‌نمودند . ۳

نیزه های سرطلائی

بدین ترتیب کم‌کم در پارتیان هخامنشی در انحطاط کامل افتاد و با سرعت رو به انقراض می‌رفت ... از خصائص آن یکی دخالت زنها و خواجه سرایان به امور دولتی است ... و دیگری عدم توجه به امور لشکری و خراب شدن سپاه ایران ، درباری که خواجه سرایان و زنان در آن میدان یافته بودند ... درخشندگی و استحکام و ابهت سابق را از دست داد . ۴

تجمل سپاه هخامنشی ، روح سلحشوری را از آنان زدوده بود ، ازین جهت وقتی در سال ۳۳۳ قبل از میلاد سپاه اسکندر مقدونی و فالانژهای آن بانیزه‌هایی که بلندی آن ۱۶ پا میرسید ۵ برابر سپاه ایران رسید ، باسربازانی روبرو شد که همه طلاکوب و مکمل و مذهب بودند به طوریکه به قول کنت کورث :

«از پس گردونه داریوش [سوم] سپاهی به عده ده هزار نفر حرکت میکرد ، نیزه‌های آنها به نقره مزین بود و نوکی از زر داشت . علاوه بر گردونه مادر و همسر داریوش ، ۱۵ گردونه اطفال شاه و مریدان و خواجه سرایان آنها را حمل میکرد ، بعد ۳۶۰ زن او و سپس گنج شاه که آنرا شصت فاطر و سیصد شتر می‌بردند . ۶

در شکست ایسوس ، «خیمه و بارگاه داریوش مصون ماند . رسم این چنین بود که فاتح در خیمه مغلوب منزل کند ، خدمه .. خیمه‌شاه را ضبط و حمامی برای اسکندر گرم کردند ، میزها را چیدند و مشعل‌ها را

معنی شاه بودن

۱ - کوروش کبیر ، آلبرت شاندر ، ترجمه دکتر هادی هدایتی ص ۱۵ ۲ - تمدن ویل دورانت ، ج ۱ ص ۵۲۵ ۳ - ویل دورانت ج ۱ ص ۵۳۵ ۴ - ایران باستان ص ۹۸۹ ۵ - ایران باستان ص ۱۱۹۵ ۶ - ایران باستان ص ۱۲۹۸

افروختند ، زیرا اسکندر می خواست همان اسباب و تجملاتی که برای داریوش تدارک می شد برای او هم تهیه شود .

... اسکندر وارد خیمه شد ، اسلحه را کند و گفت برویم در حمام داریوش عرق جنگ را شست و شو کنیم ، ... وقتی که اسکندر وارد حمام شد و اسباب حمام و تجملات آنرا که تماماً گرانبها و کاراستادان صنعت بود دید و بوی عطریات گوناگون که استعمال کرده بودند به مشامش رسید و نیز وقتی که از حمام بیرون آمد و وارد خیمه گردید ، بلندی آن و تخت خوابها و میزهای قیمتی و اشیاء نفیسه خیمه را دید و .. لباس فاخر مستخدمین درباری داریوش را که در سر میز با خدمت می کردند با دقت نگریست ، رو به دوستان خود کرد و گفت : معنی شاه بودن اینست !^۱

در باب غنائم این جنگ گفته اند که «طلا و نقره زیاد و لباسهای گوناگون فاخر از خزانه شاه بیرون کشیدند و از خیمه های اقر با و سرداران داریوش نیز غنائم بسیار ربودند ، چون زنان حرم و زنان اقر بای شاه اسباب تجملی زیاد با خود بدین جا آورده بودند ، غنائم بقدری زیاد و سنگین بود که مقدونی ها نمی توانستند آنرا حمل کنند : اشیاء را خوب و بد کرده ، اسباب گرانبها را برداشته باقی را دور می انداختند ... زنها از خیمه ها بیرون دویدند و مقدونیها لباسهای آنان را کنده و زینت های شان را ربودند ، چنانکه برای این زنان جز پیراهن یا ارخالقی نماند ، دیو دور گوید زنان با دست لرزان زینت های خود را کنده با موهای ژولیده می دویدند ... بنا بر این ، وقتی اسکندر از دور برق نیزه های نقره ای و زین های طلا کوب سر بازان و چادر زنان و حرمسرای دشمن را می دید آیا حق نداشت به سپاهیان خود رو کند و بگوید : ای مردان دلیر ، بروید و طلاهای این زنان را از دست آنان بر بایند»^۲

از سر باز فداکار
تاسر دار خیا ننگار

مسلم است ، فرماندهی که نیزه زر کوب داشت ، دیگر آن سر بازی نبود که در میدان جنگ لیدی ، اسب خود را به سردار خود ، یعنی کوروش می داد تا از زیر دست و پای سر بازان مصری و لیدی جان بدر برد و خود سر باز کشته شود .^۳ بلکه آن سر بازان رزم تبدیل به افسران بز می شده بودند از قبیل بسوس و نبرزن ، که مخدوم خود داریوش سوم را در زنجیرهای طلا مقید داشتند»^۴ و

- ۱ - ایران باستان ص ۱۳۱۶ نقل از پلوتارک . عجیب است که نمونه های این خیمه ها را در دوره صفوی نیز می بینیم . سانسون گوید : خیمه های شاه سلیمان «بقدری وسیع بود که داخل آنها حمامها و حوض های آب وجود داشت ، علاوه بر این در خیمه ها باغچه های بسیار زیبا و پر گل یافت می شد ، این باغچه ها را با گلهائی که با خود همراه می بردند می آراستند» (سفر نامه سانسون ص ۱۱۱) ، شاردن نیز در توصیف يك خرگاه پادشاه گوید : چادر شاه در گرگان به طول ۶۰ پا ، عرض ۳۵ پا و ارتفاع ۳۰ پا بود و بر ۵ ستون مدور که اسبابهای طلائی و شمش توپر طلا و نقره مزین بود تکیه داشت . بر نوک هر ستون گویهای شمش طلای توپر قرار داشت و درون آن یکسره زربفت بود (ج ۸ ص ۳۴۹) . ۲ - ایران باستان ص ۱۳۱۳ ۳ - ایران باستان ص ۱۳۰۹ ۴ - رجوع شود به ایران باستان ص ۳۶۰ و آسیای هفت سنگ ص ۲۷ و مقاله نگارنده در قهرمانان تاریخ ایران ص ۱۴ ، و ذوالقرنین یا کوروش کبیر ص ۱۱
- ۵ - ایران باستان ص ۱۴۴۰

بالاخره هم او را زخم زدند و گرونده‌اش را در بیابان رها کردند ، تا اینکه يك نفر مقدونی برای رفع عطش به سرچشمه آمد ، دید اسپهایی زخم برداشته تلاش می کنند ، ... در حیرت شد ، بعد ناله شخصی را شنید ، ... به اراه نزدیک شد ... دید شخصی در لباس فاخر و در زنجیر- های طلا چند زخم برداشته و در حال نزاع است ، ۱ و این زخمی ، داریوش سوم بود .

آنطور که نوشته‌اند اسکندر ۱۸ هزار تالان از خزانه های ایران بدست آورد در حالی که داریوش هنگام فرار خود نیز ۸۵ هزار تالان همراه برده بود . ۲

چکمه بامیخ طلا
لا بد خواهید گفت اسکندر و جانشینانش چه کردند ؟ باید عرض کنم که همین طلاها و نقره ها کم کم کار خود را کرد و آن سپاهیان سبک اسلحه مقدونی تبدیل به سربازان تن پرور شدند و پادشاهان سلوکی، عیش و تجمل را پیش گرفتند و آن قدر در فساد اخلاق غوطه ور شدند که همین فساد اخلاق کار آنان را ساخت . بدین معنی که «ارشک و تیرداد پسران فری یابت بودند... این دو برادر از باختر به پارت (خراسان) نزد «فرکلس» والی سلوکی آمدند، و چون تیرداد صباحت منظر داشت و والی موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی از جمال او برگیرد! این رفتار برارشک بسیار گران آمد، فرکلس را که میزبانش بود شبانه به معاونت تیرداد و پنج نفر نوکرش کشت و پس از آن به قیام برضد سلوکیها عزم خود را جزم کرده» ۳ (۲۵۰ ق.م)

این نخستین پایه تشکیل دولت مقتدر پارتی اشکانی بود که سواران آن در جنگ و گریز وحشت آور بودند و بزرگی و نیرو و نرمی کمان پارتی باعث می شد که زه را بیشتر بکشند و وقتی که زه را رها می کردند تیر چنان با قوت پرتاب می شد که به عمقی بسیار به گوشت می نشست... و ضربت نیزه های پارتی چنان سخت و قوی بود که غالباً تن دو سوار رامی شکافت» ۴
چنین سپاهانی به جنگ آنطیوخوس ششم. پادشاه سلوکی (۱۴۵ تا ۱۴۲ ق.م) رفتند . اکنون وضع سپاه باقیمانده سلوکیها را ببینید، به روایت ژوستین :

«تجمل این سپاه با تدارکات جنگی اش برابری میکرد چنانکه هشتاد هزار نفر سپاهی سیصد هزار خدمتکار داشت و اغلب آنها آشفز بودند طلا و نقره بقدری زیاد بود که چکمه های ساده ترین سرباز میخهای طلا داشت. این سپاهیان، فلزی را لگد مال میکردند که برای آن آنها مردمان بچنگ یکدیگر میرفتند. ظرف آشفز خانه از نقره بود و چنان بنظر می آمد که این لشکر به جنگ نمیرود بل به سوی مهمانی روانه است... درین جنگ سپاه سلوکی شکست خورد آن تیوخوس کشته شد . فرهاد ، دفن شاهانه ای برای او ترتیب داد...» ۵
به روایت دیودور :

وقتی خبر قتل آنطیوخوس به اناطکیه رسید تمام شهر عزادار گردید مخصوصاً صدای ندبه و زاری زنان بسیار بود، سیصد هزار سپاهی در دشت نبرد جان سپرد، خانواده ای نبود که برای کسی عزادار نباشد . در میان زنان بعضی برای برادر، برخی برای شوهر یا پسر

- ۱- ایران باستان ص ۱۴۴۳ - تمدن ویل دوران ج ۱ ص ۵۳۵، در ایران باستان آمده است که اسکندر ۴۰ هزار تالان شمش زر و ۹ هزار تالان دریک از خزانه های داریوش ضبط کرد .
- ۲- تمدن ویل دوران ج ۱ ص ۵۳۵، در ایران باستان ص ۲۳۰۹
- ۳- ایران باستان ص ۲۱۹۸
- ۴- ایران باستان ص ۲۳۰۹
- ۵- ایران باستان ص ۲۲۳۶

سوگواری میکرد ، جمع کثیری از دختران و پسر بچه‌ها که یتیم شده بود از بی کسی‌شان می‌نالید ، این وضع دوام داشت تا آنکه گذشت زمان - که بهترین طبیب است - حدی برای عزاداری آنها نهاد ...

جسد آنتیوخوس را فرهاد دوم در صندوق نقره به سوریه فرستاد. ۱۰

بنده نمیتوانم عامل اقتصاد وزر را دقیقاً در سقوط اشکانیان پیدا کنم، **تخت خواب زرین** چه مدارک بسیار کم است ، اما بهر حال به گفته فلاویوس ، کم کم کار بجائی رسیده بود که پادشاهان اشکانی هم بر تخت خواب زرین می‌خوابیدند ۲ و شك نیست وقتی اردوان پنجم از خواب این تخت خواب بیدار شده است که سپاهیان اردشیر بابکان به پشت دروازه‌های تیسفون رسیده بودند.

در طبقات ناصری به فساد دربار اردوان اشاره‌ای شده و گوید ۳ اردوان الاصفردری فضول و مكثر و معاشر بود ، پیوسته به عشرت و لهو مشغول بودی و نشاط کردی ، در ایام او کاری نرفت که ذکر آن توان کرد و او آخر ملوك طویف بود. و مدت ملك او سیزده سال بود. ۴ **شبدیز و شیرین** البته قدرت و شدت سیلاب ساسانی نیز کم کم به باتلاق فساد و تباهی تعبیر میگردد که چرانیزه‌اش در برابر مشتی برهنه کند شده است و به برادرش درددل میگردد :

اگر نیزه بر کوه زوین زخم
کنون تیر و پیکان آهن گذار
همان تیغ کان کز دل پیل و شیر
نبرد همی پوست بر تازیان
گذاره کنم زانکه رویین تنم
همی بر برهنه نیاید بکار
فکنندی به زخم اندر آورد زیر
ز دانش زبان آیدم بر زیان

اما باید گفت تیغ آن سربازانی که همراه اردشیر بابکان به مرو رفتند و هفتاد هزار سر را به میدان معبد اصطخر فرستادند از آن روز کند شد که گنج باد آورد به خزانه ساسانی راه یافت ، و خسرو پرویز ، آن دربار پر شکوه را به وجود آورد و سه هزار زن را در آن جای داد که یکی از آنها شیرین بود و هزاران اسب در سرطویه بست که یکی از آن نمونه شبدیز بود ، شیرین و شبدیزی که نظامی در باب آن گفته :

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم
و تنها یکی از اشیاء بی نظیر دستگاه او تاجی بود که منهاج سراج درباره‌اش گفته است
و آنچه او را جمع شد از ملوك عجم هیچکس نداشت ، اول تاجی از چهارصد من زر سرخ زده بود و یک پاره یا قوت که طول او یک بدست بود ، چون آفتاب درخشان ، در آن نشانده و یک هزار دانه مروارید هر یک چند بیضه گنجشک چون ستاره درخشان آن جمله در تاج و تخت او وضع کرده و آن تاج به زنجیرها از طاق بارگاه او چنان آویخته که چون بر تخت نشستی تاج بر سر او چست آمدی تا بیننده را گمان افتادی که این تاج بر سر او نهاده است. ۵

نا تمام

۱- ایران باستان ص ۲۲۳۹ ۲- ایران باستان ص ۲۶۵۹ ۳- تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۱۵۳ ۴- و این نخستین بار است در تاریخ که عدد ۱۳ صاحب آنرا زده است ۵- طبقات ناصری ، تصحیح حبیبی افغانی ، ص ۲۰۲